

تولد روزنامه در ایران: چشم‌اندازی تبارشناسانه

آرش حیدری^۱، صابر نصیب علی^۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۲۹، تاریخ تایید: ۹۸/۱۲/۱۴

چکیده

هدف این پژوهش بررسی شرایط تاریخی امکان تولد روزنامه و نسبت آن با قدرت و حاکمیت در ایران معاصر است. بدین منظور با روش تبارشناسانه تلاش کردیم که منطق تولد روزنامه را در دل مناسبات نیرو توضیح دهیم. با تأکید بر منطق حکمرانی، رویدادهای فاجعه‌بار (همچون وبا و قحطی) و منطق نظم نوین جهانی، بسترهای گفتمانی و غیر گفتمانی موضوعیت یافتن روزنامه را واکاوی کردیم. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که تولد روزنامه در ایران حول محور «آموزش» و «حکومت بر خیر» موضوعیت یافته است. رخدادهای فاجعه‌بار و بحران‌زا جمعیت‌ها را برای حاکمیت به عنوان محل ثروت و بحران رؤیت‌پذیر کرد، با رؤیت‌پذیر شدن جمعیت‌ها، ذهنیت جمعیت‌ها برای حکومت مهم شد و روزنامه برای کنترل و مدیریت اذهان عمومی در ایران تأسیس شد. خبر به عنوان عنصر اصلی در روزنامه‌نگاری در پیوند با بحران‌های اجتماعی در ایران دچار دگردیسی مفهومی شد. مفهوم خبر که پیش از تولد روزنامه عموماً معنای درباری داشت و حول محور اطلاع‌رسانی شکل‌بندی می‌شد، در گفتمان جدید، با افکار عمومی و شیوه‌های حکمرانی پیوند خورد و به یکی از تکنیک‌های قدرت در مدیریت اذهان عمومی بدل شد. واژگان کلیدی: خبر، روزنامه، حکومت‌مندی، آموزش، تبارشناسی.

۱ عضو هیئت علمی دانشگاه علم و فرهنگ، گروه مطالعات فرهنگی؛ Arash.heydari@usc.ac.ir

۲ دانشجوی دکتری علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی، saberna69@gmail.com

فهم منطق رسانه در ایران معاصر ممکن نمی‌گردد مگر اینکه در بستر تاریخی‌اش مورد مذاقه قرار گیرد. در ایران معاصر، فهم رسانه در معنای عام، ذیل نوعی ایدئولوژی قرار گرفته است. ایدئولوژی‌های رقیب با نوعی اغراق درباره‌ی ماهیت رسانه آن را بدل به نیرویی علی کرده‌اند که بلاواسطه موجب بروز پدیده‌هایی جدید می‌شود. صورت‌بندی‌هایی که با بدبینی به رسانه می‌نگرند، آن را عامل فساد و تباهی می‌بینند و صورت‌بندی‌های رقیب آن را بدل به نیرویی علی می‌کنند که آگاهی‌بخش است، جامعه‌ی مدنی را شکل می‌دهد و... این هر دو صورت‌بندی در نهایت منطق فهم رسانه را در نوعی ایدئولوژی کل‌گرایانه ادغام می‌کنند و از این رو فهم رسانه همچون نیرویی در بستر نیروهای دیگر را ناممکن می‌کنند. پیرامون ظرفیت‌ها و چالش‌های رسانه‌ها برای جامعه‌ی مدنی مناقشات و مباحثات زیادی در گرفته است (بنگرید به خانیکی و خجیر، ۱۳۹۸)، اما کمتر پژوهشی به بررسی پدیدآیی شرایط امکان رسانه و نسبت درون‌ماندگار آن با حیات اجتماعی پرداخته است.

تحلیل ایدئولوژی رایج‌ترین منطق تحلیل برای فهم پدیده‌های انسانی و اجتماعی و سیاسی است. اگر بپذیریم آن چنانکه که دولوز می‌گوید «ایدئولوژی گرد و غباری است که از میدان نبرد به هوا برمی‌خیزد» (دولوز، ۱۳۹۴) آنگاه ماندن در سطح ایدئولوژی و فروکاستن میدان نبرد نیروها به جدال ایدئولوژی‌ها چیزی عاید فهم نخواهد کرد. نسبت قدرت و رسانه و شکل‌بندی آن در رابطه قدرت-مقاومت در تحلیل ایدئولوژی ناممکن می‌گردد، چراکه منطق چند سطحی و پویای قدرت را به منطقی ایستا و کل‌گرایانه فرو می‌کاهد.

«تاریخ مطبوعات در هر جامعه‌ای از جمله ایران بخشی از تاریخ تفکر اجتماعی است. اندیشه‌ها بیش و پیش از هر جا به پدیده‌های اجتماعی تبدیل می‌شوند و در چرخه‌ی ارتباطات قرار می‌گیرند» (خانیکی و اقدسی، ۱۳۹۵، ۴۶).

حدود ۱۸۰ سال از پیدایش اولین رسانه مدرن یعنی روزنامه در ایران (کاغذ اخبار ۱۸۳۷ م.) می‌گذرد، پژوهش‌های تاریخی قابل توجهی در خصوص تاریخ روزنامه‌نگاری و مطبوعات ایران صورت گرفته است، با این حال اکثر پژوهش‌های تاریخی حالت روایی و داستانی دارند و به فهم تاریخی کمک شایانی نمی‌کنند. در اکثر کتاب‌های نوشته شده در این باب و پژوهش‌های تاریخی صورت گرفته در حوزه روزنامه‌نگاری با مجموعه‌ای از تاریخ‌ها و اسامی

مواجه می‌شویم، در تاریخ فلان، روزنامه‌ای با فلان مشخصات به دست فلان شخص به طبع و نشر رسید. اکثر پژوهش‌های تاریخی گردآوری اطلاعات و سیاهه برداریِ دائره‌المعارفی از روزنامه‌هاست. این شیوه از تاریخ‌نویسی البته داده‌هایی ارزشمند برای فهم تاریخی فراهم می‌کند، اما اگر صرفاً در منطق دانش تاریخی باقی بمانند، در عمل بدل به داده‌هایی بی‌ارزش خواهند شد. اگر بخواهیم بر این داده‌ها، که محققان پیشین با زحمت فراوان گردآوری کرده‌اند، فهمی را اضافه کنیم چگونه باید تاریخ روزنامه‌نگاری را بخوانیم و بفهمیم؟ تاریخ‌نگاری رایج دربارهٔ روزنامه‌نگاری، این پدیده را به مجموعه‌ای از داستان‌ها و روایت‌ها فروکاسته است. این داستان‌ها و روایت‌ها یا به قهرمانی‌ها و نیات خیر می‌پردازند و یا در بهترین حالت گزارشی از محتوای روزنامه‌ها ارائه می‌دهند. دست آخر مشخص نمی‌شود که برآمدن روزنامه همچون یک نیرو در بستر چه وضعیتی ممکن شده است؟ روزنامه در گسست از چه چیز و در پیوستگی با چه چیز برآمده است؟ نسبت روزنامه، خبر و قدرت چیست؟ چرا به یکباره منطق تولید محتوا برای جمعیت موضوعیت می‌یابد؟ چه عناصری از آغازین لحظات تولد روزنامه در ایران تا امروز تداوم یافته‌اند و لحظهٔ اکنون ذیل چه بار تاریخی‌ای شکل‌بندی شده است؟ بسیاری سؤالات دیگر می‌توان مطرح کرد که هنوز پاسخی درخور نیافته‌اند.

فهم تاریخی تولد روزنامه در ایران با صرف روایت آن فرق می‌کند، روایت صرف رویداد تاریخی بدون توضیح نظری، بدون توجه به شرایط گفتمانی و پیشاگفتمانی به فهمی، حتی غیر تاریخی، منجر نمی‌شود. روزنامه‌نگاری دانشی است که حول مفهوم خبر می‌چرخد، خبر یک مفهوم مهم ارتباطی است که در ادوار مختلف تاریخی وجود داشته است و شاید بتوان قدمت این مفهوم را به اندازه عمر انسان دانست. خبر در گذشته معانی مختلفی داشته است و معمولاً با شایعه، قصه و داستان پیوندی نزدیک داشته است. درعین حال خبر چیزی است که در دربار درباره‌اش صحبت کنند یا نهایتاً خبری است دربارهٔ شاه یا دربار؛ بنابراین باید گسست و چرخش مفهومی در معنای خبر به وجود می‌آمد تا خبر در معنایی جدید متولد می‌شد. گسست به معنای گریز از فضای گفتمانی پیشین و وارد شدن به فضای گفتمانی جدید است به شکلی که عناصر متعددی از گفتمان پیشین در گفتمان جدید نیز حاضرند اما در معنایی دیگرگون. به این ترتیب معنایی و ابژه‌ای جدید خلق می‌شود. مفهوم خبر در معنای کلاسیک گاه در معنای سروش غیبی بود و معنی الهیاتی داشت و گاه با مفهوم شایعه گره

می خورد و گاه نیز به معنای رویدادی مهم است. به عبارت دیگر خبر هنوز بدل به ابژه‌ای برای قدرت حکومتی نشده است که از طریق آن بخواهد ذهن‌ها را شکل دهد. این بدان معنا نیست که با چیزی به نام جنگ روانی در دوران پیشا گسست مواجه نیستیم بلکه مسئله این است که ذهنیت جمعیت‌ها هنوز بدل به ابژه حکمرانی نشده است و تکنیک‌ها و تاکتیک‌های مختلفی که در دنیای امروز به نام تبلیغات رسانه‌ای، جنگ روانی و... شناخته می‌شوند، هنوز وارد معادله نگشته‌اند. البته ذهنیت و نسبتش با خبر و ایدئولوژی‌های سیاسی همواره مسئله-ای اساسی بوده است؛ اما با برآمدن منطق جدید قدرت و شیوه‌های جدید حکمرانی است که ذهنیت جمعیت‌ها و فرایندهای اداره سرزمین با فرایندهای اداره خبر و تولید سوژه‌های جدید هم‌ارز می‌شود. حکمرانی در معنای جدید ممکن نمی‌گردد مگر در نسبت با آرایش ذهنیت‌ها و شکل‌بندی جدید به مفهوم خبر. در اینجا است که چیزی به نام تکنیک برای خبر موضوعیت می‌یابد و حکومت بر اذهان به قالب حکومت بر خبر درمی‌آید و نسبت خبر و منفعت شکل دیگری به خود می‌گیرد. این که چه خبری را باید گفت و چه خبری را نه، چه چیز باید سانسور شود و چه چیز باید تغییر کند؟ چه رویدادی ارزش خبری دارد و چه رویدادی ندارد؟ و بسیاری مرزبندی‌های دیگر محصولات مواجهه شکل جدید قدرت با حیات اجتماعی است.

مبانی نظری و مروری بر مطالعات گذشته

پژوهش حاضر از نظریه-روش تبارشناسی بهره می‌برد. تبارشناسی تلاشی است برای دیگرگون فهم کردن تاریخ و نقدهای بنیادینی به تاریخ‌نگاری ایده‌محور، سوژه محور و تک خطی و تک علتی دارد. از این حیث تلاش دارد به جای تمرکز بر ایده‌ها و افراد بر نیروها و منطق روابط نیروها و الگوی عمل آن‌ها متمرکز شود. از این حیث منطق دوره‌بندی تاریخی و الگوهای علی رایج را کنار می‌زند و با تأکید بر اصل درون‌ماندگاری تاریخ روابط نیروها و چگونگی متعین شدن آن‌ها در فضا-زمان را بررسی می‌کند.

در مطالعات تبارشناسانه برآمدن چیزهای تازه را نباید لزوماً در اذهان نوابغ جستجو کرد بلکه باید در پی مکانیسم‌های عمل دانش-قدرت گشت. به عبارت دیگر «قدرت نه یک خاصیت که یک استراتژی است... اثر استیلایی قدرت نه تصاحب بلکه ترتیبات، مانورها، تاکتیک‌ها،

تکنیک‌ها و عملکردها است» (فوکو، ۱۳۹۳: ۳۸). به این ترتیب در مطالعه تبارشناسانه نقطه‌ی تأکید بر ساختارهای سیاسی خرد است، ساختارهایی که هم حوزه‌های مختلف دانش، خاصه دانش انسانی را تولید می‌کنند و هم به دست این حوزه‌ها ایجاد می‌شوند (کری، ۱۹۸۲: ۳۸۵). مسئله اساسی اینجا است که دانش-قدرت چگونه از طریق استراتژی‌ها و عملکردها بر بدن اعمال می‌شوند و از این طریق بدل به حکمرانی می‌گردند:

«بدن تنها در صورتی به نیرویی مفید بدل می‌شود که هم بدنی مولد باشد و هم مقید. چنین انقیادی صرفاً با ابزارهای خشونت یا ایدئولوژی به دست نمی‌آید، این انقیاد می‌تواند کاملاً مستقیم و جسمانی فیزیکی باشد، نیرو را علیه نیرو به کار گیرد، بر عنصر مادی تکیه کند، اما با این حال خشن نباشد، چنین انقیادی می‌تواند محاسبه شود، سازمان یابد، از لحاظ تکنیکی سنجیده شود، می‌تواند ظریف باشد، از سلاح و ارعاب [ترور] استفاده نکند، و با این حال همچنان مقوله‌ای جسمانی باقی بماند. به عبارت دیگر، ممکن است دانشی از بدن وجود داشته باشد که دقیقاً علم عملکرد بدن نیست و تسلطی بر نیروهای بدن وجود داشته باشد که چیزی بیشتر از توانایی غلبه بر این نیروهاست. این دانش و این تسلط آن چیزی را شکل می‌دهند که می‌توان آن را فناوری سیاسی بدن خواند» (فوکو، ۱۳۹۳: ۳۸).

مطالعه حاضر تلاش دارد با کاربست این منطق تبارشناسانه تولد روزنامه در ایران را از منظر همین تکنیک‌های قدرت و نسبتش با بدن بررسی کند. از این رو عمده‌ترین آماج نقدهای مقاله حاضر تاریخ‌نگاری رایج درباره تولد روزنامه است. با این اوصاف پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که شرایط امکان پدیدآیی روزنامه چیست و در خدمت چه استراتژی‌هایی از دانش-قدرت قرار می‌گیرد؟

مطالعات پیشین

ناصرالدین پروین (۱۳۷۹) اساس روزنامه‌نگاری فارسی را در هند جست‌وجو می‌کند و معتقد است که روزنامه‌نگاری ایران را باید تحت تأثیر روند پیدایش روزنامه‌نگاری در هند مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. از نظر او اگرچه روزنامه‌نگاری در ایران پیوندی جدی با غرب دارد اما شکل تغییر یافته روزنامه‌نگاری غربی در بستری ایرانی است که نسبت وثیقی با تحولات هند دارد. پروین به خوبی نشان می‌دهد که روزنامه‌نگاری در ایران نسبتی وثیق با اخبارنویسی

درباری دارد که پدیده‌ای دور و دراز در تاریخ ایران محسوب می‌شود. این اخبارنویسی درباری به عنوان یک عنصر در لحظه تولد روزنامه در ایران روزنامه‌نگاری ایرانی را خاص می‌کند. تحلیل همین خاص‌بودگی است که فهم‌درون‌ماندگار روزنامه را ممکن می‌کند. از دیگر سو همان‌طور که پروین خاطر نشان می‌کند، آغازگاه روزنامه‌نگاری فارسی در هند است و روزنامه‌نگاری فارسی از تکنیک‌های روزنامه‌نگاری غربی بهره می‌برد اما پدیده‌ای خاص و دیگرگون با روزنامه‌نگاری غربی را در ایران ممکن می‌کند که جز در نسبت با فضا-زمان تولدش قابل تحلیل نخواهد بود.

محسنیان‌راد (۱۳۹۲) در جلد دوم «ایران در چهار کهکشان ارتباطی» ضمن تأکید بر تأخیر ۲۴۰ ساله ایران نسبت به غرب در تأسیس روزنامه و همچنین اشاره به فراماسون بودن میرزا صالح شیرازی کاغذ اخبار را اولین روزنامه ایران می‌داند و درباره هدف از انتشار آن می‌نویسد: «انتشار روزنامه در دوران او [امحمدشاه]، به تقلید از دنیای غرب و بدون توجه به هویت فرهنگ ملی و صرفاً در چارچوب مصالح و خواسته‌های رژیم استبدادی انجام شد. مشخصه روزنامه‌نگاری این دوره که هفتاد سال طول کشید، ایجاد زمینه‌های پروپاگاندا درباره دستگاه حکومتی برای موجه و مشروع جلوه دادن فعالیت‌های دولت و به‌عبارت‌دیگر، ایجاد یک شیوه نو ارتباطی بین دولت و ملت، مبتنی بر «بلوف رسانه‌ای» به منظور سرپوش گذاشتن ضعف‌های دستگاه حکومتی و نابسامانی‌های آن بود» (محسنیان‌راد، ۱۳۹۲، ۹۰۱).

وی تلاش دارد نشان دهد که ایران از نظر زمانی نسبت به غرب در انتشار روزنامه و کله فرهنگ کتابت عقب است و این دلیل اصلی عقب‌ماندگی حداقل در بعد فرهنگی ایران است. محسنیان‌راد در کل نتیجه می‌گیرد که فرهنگ کتابت در بین مردم ایران نهادینه نشد و ملت ایران مردمی با فرهنگ ارتباطی شفاهی هستند. او یکی از علت‌های عدم نهادینه شدن فرهنگ کتابت در میان مردم ایران را تأخیر آن‌ها در ورود به کهکشان گوتنبرگ می‌داند. عوامل دیگری چون یورش اقوام بیگانه و عدم استقبال حاکمان ایرانی از فناوری‌ها و نوآوری‌هایی مثل چاپ نیز اثرگذار بودند و بنابراین مطبوعات ایران تا انقلاب اسلامی در خفقان و تحت حاکمیت استبداد بودند.

کاظم معتمدنژاد (۱۳۹۲) روزنامه‌نگاری در ایران را تقلیدی از روزنامه‌نگاری در غرب می‌داند از این‌رو مسئله را صرفاً به تقلید فرو می‌کاهد و با نسبت‌دادن این روزنامه‌نگاری با

استبدادزدگی امکان فهم فضا-زمان شکل‌بندی روزنامه را از همان آغاز بدل به امتناع می‌کند. معتمدنژاد همچنین جریان حاکم در ارتباطات و اطلاعات جهان انتقاد داشت و آن را ناعادلانه و به نفع جوامع غربی می‌دانست و به نظر او رسانه‌های غربی با دارا بودن وسایل ارتباط جمعی بیشتر و قدرت مالی و فنی بهتر نسبت به سایر نقاط دنیا بر جریان حاکم اطلاعات جهان تسلط دارند، این مسئله باعث شده ارزش‌های غربی در حوزه روزنامه‌نگاری و گزارشگری تلویزیونی در جهان مسلط شود و روزنامه‌نگاران جهان سوم با پذیرش این ارزش‌ها نتوانند در خدمت مردم و کشور خود قرار گیرند درحالی‌که کشورهای جهان سوم و درحال توسعه نیازمند نوع خاصی از ارزش‌های خبری هستند که رویدادهای توسعه‌ای و مردم محلی در مرکز توجه قرار بگیرد و باید به ارزش‌ها خبری چون شهرت و برخورد (تنش‌ها) کم‌توجه باشند.

منادیان ایده تأخر فرهنگی و یا استبداد، بر این باور هستند که روزنامه‌نگاری در ایران زمانی به وجود آمد که روزنامه‌نگاری غربی وارد مرحله‌ای دیگر شده بود. از این‌رو از یک ناهم‌زمانی سخن می‌گوید که دست آخر در دوگانه سنت-مدرنیته یا ایده تأخر فرهنگی جای می‌گیرد. مسئله تأخر فرهنگی بر این ایده استوار است که جریان زمانی ممالک پیرامونی کندتر از جریان زمانی ممالک مرکزی یا توسعه‌یافته است. این ایده بر پارادوکس‌های فلسفی عمیقی بنا شده است. پارادوکس از آنجاست که دو امر هم‌زمان به دو زمان متفاوت حواله داده می‌شوند و این از نظر فلسفی ناممکن است. دو چیز در لحظه مشخصی با یکدیگر هم‌زمان‌اند و تحلیل همین هم‌زمانی باید محور تحلیل باشد نه فرا افکندن یک‌چیز به زمانی دیگر و طرح ایده تأخر. مسئله این نیست که روزنامه‌نگاری در ایران عقب‌تر از روزنامه‌نگاری غربی است. ایران و غرب هم‌زمان‌اند و در دو شکل متفاوت دو صورت‌بندی از روزنامه را ممکن کرده‌اند. این صورت‌بندی خاص در زمان خودش چگونه چیزی است؟ چگونه باید نقد شود؟ در چه نسبتی با سلطه و قدرت جای گرفته است؟ صرف بدل کردن یک‌چیز به تأخر یا پرتاب کردنش به زمان بی‌زمان سنت چیزی را حل نمی‌کند جز تکرار کلیشه‌ای که سال‌ها است بر علوم انسانی ایران آوار شده است. در میدان شکل‌بندی روزنامه در ایران انبوهی نیرو در قالب قدرت-مقاومت در حال بازی کردن هستند و این چیزی بیش از قرار دادن همه این نیروها ذیل مفهومی عام و همه‌گیر همچون استبداد است. قرار دادن روزنامه‌نگاری ذیل

استبداد از اساس بخش بزرگی از میدانِ روزنامه‌نگاری که در حال مقاومت خلاقانه است را ناممکن می‌کند. در سطح دیگر فهم تغییر همچون تغییر را نیز ناممکن می‌کند. تغییراتی عمیق و اساسی در شکل‌بندی‌های روزنامه‌نگاری در همان دورهٔ قجر رخ داد است که این میدان را بدل به حیاتی پویا می‌کند و فهم این تغییر در الگویی که مبتنی بر تأخر یا استبداد ارائه می‌کند ناممکن می‌شود.

جهانگیر صلح‌جو (۱۳۴۸) در کتابش با عنوان «تاریخ مطبوعات ایران و جهان» مدعی است که روزنامه‌نگاری در ایران تاریخ ۲۵۰۰ ساله دارد و قدمتش به دوره هخامنشیان برمی‌گردد، هرچند که وی انکار نمی‌کند روزنامه‌نگاری به سبک جدید با وقایع اتفاقیه آغاز می‌شود، دلیل اینکه کاغذ اخبار را مبدأ روزنامه‌نگاری به شیوهٔ جدید نمی‌داند را عدم استمرار آن می‌داند. وی می‌نویسد:

«ایران باستان که صاحب یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های دنیای قدیم است در امر روزنامه‌نگاری نه‌تنها از سایر ممالک و امپراطورهای بزرگ جهان عقب نمانده بلکه بر بسیاری از آن‌ها نیز پیشی گرفته است. تاریخ روشن روزنامه‌نگاری از زمان پادشاهان هخامنشی، روزنامه‌نگاری در ایران را به ۲۵۰۰ سال قبل مربوط می‌سازد. بنابراین دوره روزنامه‌نگاری در ایران خود به دو قسمت روزنامه‌نگاری در ایران باستان و قرون اخیر تقسیم می‌گردد. تاریخ روزنامه‌نگاری در قرون باستان از زمان داریوش کبیر آغاز یافته و تازمان پادشاهی نادرشاه افشار (۱۱۶۰ - ۱۱۴۸) در ایران ادامه می‌یابد. روزنامه‌نگاری در قرون اخیر با انتشار روزنامه میرزاصالح شیرازی (۱۲۵۳ ه. ق) در زمان محمدشاه قاجار آغاز می‌گردد ولی چون در فاصله انتشار روزنامه میرزا صالح شیرازی تا روزنامه وقایع‌اتفاقیه در زمان ناصرالدین‌شاه روزنامه‌ای منتشر نگردیده است، به همین جهت مبدأ تاریخ روزنامه‌نگاری جدید ایران را باید مقارن با انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه دانست» (صلح‌جو، ۱۳۴۸، ۴).

این نوع نگاه نیز شیوه‌ای رایج در فهم تاریخ است که با پیش کشیدن ایران باستان تلاش دارد از مسئله مسئله‌زدایی کند. این تیپ نگاه به پدیده‌ها همواره نوعی بنیادگرایی و ارتجاع را در خود دارد چراکه فهم امر نو را ناممکن می‌کند. امر نو صرفاً ذیل تداوم گذشته موضوعیت دارد و مشخص نیست اگر امر نو صرفاً تداوم گذشته است چرا باید نو باشد. سطح بحرانی دیگر آن است که این نگاه زمان را تک‌خطی می‌فهمد و با طرح پیوستگی‌های

بلندمدت فهم هر نوع تغییر در سطح و حرکات کاتوره‌ای تاریخ را ناممکن می‌کند. از دیگر سو همواره با نوعی ایدئولوژی همدست است که در توهم «آنچه خود داشت» سنگر گرفته است. بدیل این نگاه در بنیادگرایی دینی خود را نشان می‌دهد که برآمدن هر پدیده نو را در ارجاع به عصر زرین تمدن اسلامی مفهوم‌پردازی می‌کند. این دو نوع نگاه خود تاریخ تولدی دارند که به دوران قاجار و برآمدن ایده ملی‌گرایی بازمی‌گردد. شکاف دادن تاریخ در دو محور تاریخ ایران و تاریخ اسلام و تلاش برای مصادره امر نو در امر کهنه تلاش رایج این دو جریان فکری به‌ظاهر رقیب اما در عمل همدست است.

خانیکی (۱۳۸۶) تلاش می‌کند مدلی برای فهم تاریخ مطبوعات ایران ارائه دهد، وی در

این مقاله مدعی می‌شود:

«مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که ساخت مطبوعات در ایران، متغیری وابسته به ساخت قدرت سیاسی و جامعه مدنی است. این دو متغیر مستقل سیاسی و اجتماعی به‌وسیله دو عامل فرهنگی و حقوقی، یعنی فرهنگ سیاسی نخبگان و دستگاه‌های حل و فصل اختلاف تجدید با تقویت می‌شوند. با این رویکرد تاریخی می‌توان همبستگی‌های میان دولت، جامعه و مطبوعات را در قالب چهار فرضیه مورد مطالعه قرار داد» (خانیکی، ۱۳۸۶، ۸۰) او چهار فرض اساسی دارد که حول قدرت سیاسی، توسعه سیاسی، جامعه مدنی، فرهنگ سیاسی و سازوکارهای حقوقی می‌گردند.

خانیکی پس از بررسی سرمقاله‌های دو روزنامه روح‌القدس و صوراسرافیل از دوره مشروطه و همچنین دو روزنامه دوران رضاشاه اطلاعات و ایران باستان نتیجه می‌گیرد که به واسطه ضعف در ساختار جامعه مدنی، ساخت قدرت سیاسی، سازوکارهای حقوقی و نهادی، مطبوعات در وضعیتی توسعه‌نیافته قرار دارند. جای دادن روزنامه‌نگاری در منطق توسعه به این معنا است که روزنامه در خط سیری تکاملی قرار دارد که نسبت به غایتش یا توسعه‌یافته است یا عقب‌مانده. اما روشن نیست که خود روزنامه در فضا-زمان استقرارش چه نسبتی با منطق قدرت مشرف بر حیات برقرار کرده است. این ایده نیز نسبت وثیقی با تأخر فرهنگی و فهم مبتنی بر استبداد دارد. روزنامه‌نگاری در این فهم تنها ذیل فهمی خاص از سیاست صورت‌بندی می‌شود و از این رو کارکردها و استراتژی‌های روزنامه همچون یک هستی درون-ماندگار قدرت توضیح‌ناپذیر خواهند شد. این نوع نگاه فهم روزنامه‌نگاری را ذیل فضای باز

سیاسی یا فضای بسته مفهوم‌پردازی می‌کند و از این رو داوری در مورد روزنامه را فرعی بر فهم منطق عمل حاکمیت می‌داند. اما اگر روزنامه و قدرت را در یک شبکه درهم‌تنیده و در نسبت با حیات مادی عمل قدرت بفهمیم آنگاه روزنامه چه کارکردهایی خواهد داشت؟ چگونه ممکن خواهد شد؟ چگونه اعمال اثر خواهد کرد؟

پیرامون خاستگاه روزنامه‌نگاری ایران نیز مباحثی وجود دارند. برخی این خاستگاه را در هندوستان می‌دانند. برای مثال رفعتی و مرادف مدعی می‌شوند که «هرچند اغلب پژوهشگران ایرانی معتقد به تقلیدی بودن روزنامه‌نگاری ایران از غرب هستند، اما این پژوهش نشان داد که لحن نوشتاری و حتی شکل ظاهر روزنامه‌های ایران نه تنها نشانی از غرب ندارد بلکه برگرفته از روزنامه‌نگاری شرق است» (رفعتی و مرادف، ۱۳۹۸، ۲۷۹).

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر تبارشناسی است. از این رو این روش را برگزیدیم تا بتوانیم منطق برآمدن روزنامه در ایران را در نسبت با منطق قدرت، گفتمان و کردارهای غیرگفتمانی شرح دهیم و تلاش کنیم لحظه اکنون را در تاریخ‌مندیش به مسئله تبدیل کنیم (بنگرید به مشایخی، ۱۳۹۵). با نظر به اینکه خوانش تاریخی روزنامه در ایران ذیل خطاهایی از قبیل سوژه محوری، غایت‌انگاری و جوهرگرایی مفهوم‌پردازی شده است، تبارشناسی نشان می‌دهد که اولاً برآمدن روزنامه را نباید لزوماً ذیل نیت سوژه‌ها فهمید و نه آن را در فهمی جوهرگرایانه و تکامل‌گرایانه قرار داد. آنچه مهم است فهم برآمدن روزنامه در بستر روابط مادی و در نسبتش با قدرت است. تبارشناسی قیدی چشم‌نپوشیدنی دارد: تکینگی^۱ رویدادها را خارج از هر غایت‌مندی یکنواخت بازشناسد؛ همان‌جایی مترصد رویدادها باشد که کمتر از هر جای دیگری انتظارشان می‌رود و در همان چیزی که بدون تاریخ قلمداد می‌شود- احساس‌ها، عشق، وجدان، گرایز- بازگشت این رویدادها را غنیمت شمرد، نه برای آن که منحنی تکاملشان را ترسیم کند، بلکه برای آن‌که صحنه‌های متفاوتی را بازیندازد که این رویدادها در آن نقش‌های متفاوتی را ایفا کرده‌اند؛ حتی نقطه‌ی خلاً رویدادها را تبیین می‌کند، لحظه‌ای که این رویدادها در آن روی نداده‌اند. پس تبارشناسی موشکافی دانش، انبوهی از مصالح

1. Singularity

گردآوری و صبر را اقتضا می‌کند. «تبارشناسی باید یادمان‌های غول‌آسایش را نه به کمک خطاهای بزرگ خیرخواهانه، بلکه به کمک حقیقت‌های کوچک بی‌جلوه‌ای که با روشی سفت‌وسخت مستقر شده‌اند بنا کند» (فوکو، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۴). روش تبارشناسانه را باید در پاسخ به سه پرسش اساسی فهم کرد: چه کسی قدرت را در اختیار دارد؟! قدرت چگونه اعمال می‌شود؟! ۳- اثرات قدرت چیست؟ (Shiner, 1982, 392).

اگر بر مضامین نظری فوق درباره روش تبارشناسی تمرکز داشته باشیم آنگاه کاربست این روش در مقاله حاضر بدین شرح است که: با تأکید بر سطوحی غیر گفتمانی همچون بروز بیماری‌های همه‌گیر و سطوح گفتمانی همچون برآمدن ادبیات بهداشتی و «حفظ‌الصحه» تلاش می‌کنیم به تحلیل گزاره‌های دو روزنامه کاغذ اخبار و وقایع اتفاقیه بپردازیم. در این تحلیل بر منطق صریح و الگوی اجرایی گزاره‌ها تأکید داریم و درگیر در کشف معنای پنهان گزاره‌ها نیستیم.

مسئله ما این است که چیزی مثل روزنامه بر بستری مادی از کردارهای غیرگفتمانی استوار است. این کردارهای غیر مادی در قالب منطق بهداشت عمومی موضوعیت پیدا کرده‌اند. بیماری‌های همه‌گیر و دگرگون شدن منطق حکمرانی بستری برای پدیدآیی گفتاری نوپدید در مدیریت اذهان و بدن‌ها پدید می‌آورد. این گفتار نوپدید در روزنامه متعین می‌شود. لذا روزنامه تعیین روابط قدرتی است که از دل حفظ‌الصحه و بهداشت بدل به مسئله شده‌اند. با این وصف با تمرکز بر اصول تبارشناسانه تلاش خواهیم کرد منطق برآمدن روزنامه را در نسبت با روابط قدرت، حکومت بر جمعیت، قلمرو و امنیت شرح دهیم. برای این کار بسترهای شکل‌بندی روزنامه و زمینه‌های غیرگفتمانی را از یک‌سو و برآمدن منطق گفتمانی مبتنی بر تربیت و تولید سوژه بهنجار را از دیگر سو مورد بررسی قرار می‌دهیم. برای این کار و با تمرکز بر کاغذ اخبار و وقایع اتفاقیه تلاش می‌کنیم این منطق تبارشناسانه را روشن سازیم.

بیماری‌های همه‌گیر و مسئله شدن خبر

وبا در طول تاریخ ۷ بار در جهان همه‌گیری جهان‌گستر داشته است. تا قبل از قرن ۱۹ محدود به شبه‌قاره هند بود و در سال ۱۸۱۷ م. / ۱۲۳۲ ق. / ۱۱۹۵ ش. تجارت خارجی عامل انتشار این بیماری به سرزمین‌های دیگر شد و تلفات عظیمی به بار آورد. در قرن ۱۹ چندین بار در

اروپا همه‌گیر شد و عنوان مخوف‌ترین بیماری قرن را به خود اختصاص داد. همین ویژگی باعث نخستین تلاش‌ها جهت انجام قراردادهای بهداشتی بین‌المللی شد (بورل، ۱۳۹۲، ۱). در مجموع به گزارش فلور (۱۳۸۷) در بین سال‌های ۱۸۲۰ تا ۱۱۹۸ ه.ش معادل ۱۲۳۵ ه.ق و ۱۹۰۵ (۱۲۸۳ ه.ش معادل ۱۳۲۲ ه.ق)، هفت همه‌گیر عمده وبا، شناخته شدند که کشته‌های زیادی بر جای گذاشتند. حاکمیت در ابتدا تلاش می‌کرد اخبار وبا را از جمعیت‌ها و دولت‌های همسایه پنهان نگه دارد، چراکه عدم کنترل بیماری پیامدهای گسترده‌ای برای حکومت داشت. حالا با پروبلماتیک شدن جمعیت خبر به عنصر نیرومندی تبدیل شده است باید آن را دستکاری کرد. هما ناطق می‌نویسد: «حکومت وقت [محمدشاه] در سرایت و گسترش و عواقب وبا مسئولیت مستقیم داشت. هنگام بروز ناخوشی حکام راه‌گریز در پیش می‌گرفتند، با پنهان ساختن حقیقت و فریبکاری رسمی مردم را در میان مهلکه رها می‌کردند و کارگزاران از بیم مسدود شدن راه‌ها خبر ناخوشی را به سایر ممالک هم اعلام نمی‌داشتند و با برقرار کردن قرنطینه که مستلزم گردآوری آذوقه و غلات و هزینه‌های گوناگون بود مخالفت می‌ورزیدند». (ناطق، ۱۳۵۸، ۲۵)

گذشته از مقالاتی که در روزنامه رسمی منتشر می‌گشت، جزوه «قواعد معالجه وبا» راجع به چگونگی این بیماری و جلوگیری از سرایت آن به طبع رسید و میان روحانیان و سرشناسان محله‌های شهر پخش شده که مردم را آگاه کنند. در شماره ۴۰ روزنامه وقایع اتفاقیه به بستن مرز به عنوان یکی از راهکارهای کنترل وبا به اشاره شده است: «پیش‌تر خبری از طرف کرمانشاهان رسیده بود که علامت ناخوشی وبا در آنجا به هم رسیده و اولیای دولت علیه فی‌الفور احکام صادر و مقرر فرموده بودند که در معابر آدم مستحفظ گذاشته مانع از عبور مترددین آن صفحات به این ولایت باشند تا خلق خدا از بیم سرایت ناخوشی ایمن شوند...». مقاومت‌های زیادی در مورد قرنطینه وجود داشت و از این‌رو روزنامه می‌باید مسئله قرنطینه را توجیه می‌کرد. قرنطینه موجب می‌شد که رفت‌وآمد مردم به عتبات دچار اختلال شود و مقاومت‌های گسترده‌ای از جانب روحانیون را نیز برمی‌انگیخت (بن‌گرید به بورل، ۱۳۹۲).

با بدل شدن جمعیت به عنوان محل ثروت و بحران پس از فجایع وبایی و طاعون که باعث کاهش مالیات باعث تغییر در کردار سیاسی حکومت شد، دیگر بیماری نه قهر الهی

تلقى می‌شد نه تقدیر (!) بلکه به عنوان مسئله سیاسی تئوریزه می‌شد و ناکارآمدی حکومت در کنترل بیماری و اداره سرزمین باعث پرسش جدی از این نهاد می‌شد. بیماری‌های خانمان سوز وبا و طاعون در سال‌های بعد منجر به قحطی شد و قحطی نیز پیش از پیش بر مشکلات می‌افزود چنانکه امکان شورش در شهرها را بیشتر می‌کرد، خزانه حکومت خالی بود و برای اداره سرزمین به نظام معنایی جدید احساس می‌شد. چراکه دیگر صدقه دادن و قربانی کردن و دیگر اعمال گفتمان قدیم بلاها دفع نمی‌کرد. از طرف دیگر شکست دولت در اداره کشور به مشروعیت حکومت و نظام معنایی آن ضربه می‌زد و ایران به عنوان کشوری «عقب‌مانده» تئوریزه می‌شد؛ بنابراین حکومت برای اینکه بتواند در اداره سرزمین موفق شود در اولین قدم‌ها تلاش کرد بیماری‌ها را کنترل کند بنابراین تدوین برنامه‌ای مدرن (تنظیمات) جهت اداره سرزمین در دستور کار قرار گرفت و از دل اولین تنظیمات ایرانی (تنظیمات امیرکبیر) مدرسه به عنوان نیروی مدرن برای تربیت سوژه، بیمارستان برای حکومت بر بدن‌ها و کنترل بیماری، تأسیس کارخانه‌ها به عنوان منبع درآمدی غیر از مالیات و روزنامه برای حکومت بر ذهن‌ها متولد شدند. شکست از روسیه و خالی بودن خزانه حکومت و شورش‌های گاه‌وبیگاه در نقاط مختلف کشور، بیمارهای مهلک و فاجعه‌بار وبا و طاعون کم‌کم تغییر گفتمانی در نظام معنایی دانش را به‌ویژه در بین نخبگان سیاسی ایجاد کرده بود که پیامد آن نخستین «تنظیمات ایرانی» و تغییر رویه حکومت‌داری بود. اگر عقلانیت جدید حکمرانی از نخستین اصلاحات عباس میرزا در ارتش شروع شده بود و با شکست در جنگ روسیه با شکست مواجه شده بود حالا شرایط به‌گونه‌ای بود که اصلاحات و تغییر رویه‌های حکمرانی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. با تأسیس بیمارستان، مدرسه، روزنامه، کارخانه و در ادامه نظمیه (پلیس)، اصلاحات اولیه عباس میرزا در ارتش ایران به کل جامعه تسری پیدا می‌کرد.

در این بین اخبار وبا و کنترل و مدیریت این اخبار اهمیت ویژه‌ای برای اداره سرزمین برای حاکمیت یافت، چراکه شایعات و از طرف دیگر اخبار گوناگون جمعیت‌ها و حاکمیت را برای اداره سرزمین مسئله‌دار می‌کرد. ذهنیت و افکار عمومی موضوعیت یافته بود و همچون یک ابژه حکمرانی پدیدار گشته بود. روزنامه می‌توانست ضمن اینکه از بروز شایعات جلوگیری کند خود را تنها راوی مسلم اخبار معرفی کند؛ در همین نقطه است که برآمدن روزنامه نسبت وثیقی با برآمدن تخیل دولت مدرن دارد. آموزش و تربیت ملت بدل به وظیفه

حکمران می‌شود و حکومت بر خبر متولد می‌شود (بنگرید به حیدری و پناهی، ۱۳۹۵ و همچنین حیدری، ۱۳۹۷)

گسست و چرخش مفهومی «خبر» و «روزنامه»

روزنامه «کاغذ اخبار» در تاریخ ۱۲۵۳ ه.ق متولد شد؛ در طلایع (پیش‌شماره) این روزنامه آمده است:

«اعلام‌نامه‌ایست که بجهت استحضار ساکنین ممالک محروسه ایران قلمی و تذکره می‌نماید. بر رأی صواب‌نمای ساکنین ممالک محروسه مخفی‌نماند که همت ملوکانه اولیای دولت علیه مصروف بر این گشته است که ساکنین ممالک محروسه تربیت شوند و از آنجا که اعظم تربیت آگاه ساختن از کار جهان است لهذا بحسب حکم شاهنشاهی کاغذ اخباری مشتمل بر اخبار شرقیه و غربیه در دارالطباعه ثبت و باطراف و اکناف فرستاده خواهد شد اما اخبار شرقیه عبارتست از عربستان و اناتولی و ارمن زمین و ایران و خورام و توران و سیبر و مغلستان و تبت و چین و ماچین و هندوستان و ... و اخبار غربیه عبارتست از اخبار یورپ یا فرنگستان و افریقا و امریکا... مختصراً هر آنچه طرفه بوده و تازگی داشته و استماع آن‌ها مورث آگاهی و دانش و عبرت اهالی این مملکت خواهد بود ماهی یک‌مرتبه در دارالطباعه ثبت و بهمه ممالک انتشار خواهد نمود؛ اکنون همین‌قدر اظهار می‌شود که بر همه طبقات خلق لازم است که بمفاد کن فی زمانک مثل اهل زمانک بنجهی در رفتار و کردار خود قرار و مدار دهند که عامه خلق از آن قرار زندگی می‌کنند و از آن طریق رفتار انحراف نوزند تا آسودگی و راحت یابند» (طلایع، روزنامه کاغذ اخبار).

طلایع (اعلان‌نامه) روزنامه «کاغذ اخبار» آغازگاه گسست مفهومی خبر و روزنامه است، برای اولین بار در تاریخ ایران مفهومی از خبر و روزنامه ارائه می‌دهد که با پیش از خودش متفاوت است. اولین نکته مهم این اعلان‌نامه تأکید بر امر تربیت است در کنار تربیت به آگاهی، عبرت‌آموزی و دانش نیز اشاره شده تا یکی از دلایل تولد روزنامه در ایران مسئله آموزش باشد. در این اعلان‌نامه همان‌گونه که اشاره شده به دستور حکومت (شاه) این امر امکان‌پذیر شده است. گر چه احتمالاً این خود میرزا صالح شیرازی بوده که پیشنهاد تأسیس روزنامه را به حکومت ارائه کرده و شاه با آن موافقت کرده است، چنانکه فرید قاسمی

در این باره می‌نویسد: «باید متقاعد کردن محمدشاه و رضایت وی را برای انتشار نشریه از هنرهای میرزا صالح دانست» (قاسمی، ۱۳۸۰، ۲۸).

نکته مهم دیگر در این اعلان‌نامه تأکید بر رفتار بهنجار است، اینکه برای اولین بار روزنامه‌نگار می‌خواهد در رفتار صحیح و بهنجار را تعیین کند. همچنین خطاب قرار دادن تمام خلق از سوی این روزنامه می‌تواند دلیل دیگری بر گسست مفهومی این روزنامه با روزنامه‌های پیش از خودش باشد: «اکنون همین‌قدر اظهار می‌شود که بر همه طبقات خلق لازم است که بمفاد کن فی زمانک مثل اهل زمانک بنهجی در رفتار و کردار خود قرارومدار دهند که عامه خلق از آن قرار زندگی می‌کنند و از آن طریقه رفتار انحراف نوزند تا آسودگی و راحت یابند» (طلیعه کاغذ اخبار). پیش‌تر روزنامه برای عموم مردم تولید نمی‌شد و با تغییر مفهومی روزنامه است که روزنامه برای کل مردم تولید می‌شود.

مسئله دیگری که نشانگر گسست مفهومی خبر با پیش از خودش است تأکید بر «اعظم تربیت آگاه ساختن از کار جهان» است و اینکه از اطراف‌واکناف اخباری تهیه خواهد شد تا باعث تربیت و آگاهی افراد شود و بر دانش آن‌ها برافزاید نشانگر معنا و مفهوم جدید برای خبر است، خبر در اینجا صرفاً اطلاع یافتن از واقعه نیست بلکه باعث تربیت یک ملت می‌شود؛ بنابراین خبر صرفاً معنای ارتباط بین فردی ندارد بلکه با تولد روزنامه جنبه ارتباط جمعی پیدا می‌کند. همچنین مفهوم خبر پیش از تولد روزنامه و گسست مفهومی بیشتر جنبه درباری دارد و خبر چیزی است که برای حکومت و دربار مهم است درحالی‌که با گسست مفهومی جنبه عمومی و اجتماعی پیدا می‌کند.

طبق شواهد روزنامه کاغذ اخبار بیش از سه سال دوام نداشت و پس از چهارده سال (در سال ۱۲۶۷ ه.ق.) از انتشار اولین شماره آن روزنامه وقایع اتفاقیه به دستور امیرکبیر زیر نظر وزارت خارجه که در آن زمان مسئولیت آن نیز با خود امیرکبیر بود آغاز به کار کرد. شماره اول وقایع اتفاقیه نیز مفهومی از روزنامه و خبر ارائه می‌شود که با پیش از خودش متفاوت است:

«ز آنجاکه همت حضرت اقدس شاهنشاهی، مصروف تربیت اهل ایران و استحضار آگاهی آن‌ها از امورات داخله و وقایع خارجه است، لهذا قرار شد که هفته بهفته احکام همایون و اخبار داخله مملکتی و غیره را که در دول دیگر گزات می‌نامند در دارالطباعة دولتی زده شود و بکل شهرهای ایران منتشر گردد که اهالی ممالک ایران نیز در هر هفته از احکام دارالخلافه

مبارکه و غیره اطلاع حاصل نمایند و از جمله محسنات این گزرت یکی آنکه سبب دانایی و بینایی اهالی این دولت علیه است» (وقایع اتفاقیه، شماره ۱).

تقریباً قسمت ابتدایی قسمت اعلان‌نامه یا به‌نوعی سرمقاله اولین شماره روزنامه وقایع‌اتفاقیه با طلیعه (اعلان‌نامه) کاغذ اخبار یکی است. همچون طلیعه روزنامه کاغذ اخبار در اینجا نیز بر امر تربیت تأکید داشته و بی‌ارتباط با امر آموزش نیست. در آن دوران آموزش به عنوان راهکار گذار عقب‌ماندگی ایران پروبلماتیک شده بود، پدیده‌ای که تا امروز نیز طنینش در فضای ما پیچیده است. اما چه چیزی شماره اول روزنامه وقایع اتفاقیه را با اعلان‌نامه کاغذ اخبار متفاوت می‌کند؟

برای اولین بار در وقایع‌اتفاقیه به نکته اشاره می‌شود که آن را با کاغذ اخبار و تمام روزنامه‌های پیش از خود متفاوت می‌کند: «دیگر اینکه اخبار کاذبه اراجیف که گاهی برخلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران پیش ازین باعث اشتباه عوام این مملکت می‌شد بعد ازین بواسطه روزنامه‌چه موقوف خواهد شد و بدین سبب لازم است که کل امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحب‌منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت این روزنامه را داشته باشند...»

این نقل‌قول معنایی از روزنامه‌نگار عرضه می‌کند که با پیش از خود متفاوت است. برای اولین بار روزنامه‌نگار راوی حقیقت می‌شود و «اخبار کاذبه اراجیف» و «گاهی برخلاف احکام دیوانی و حقیقت حال» بر این تأکید دارد که حکومت برای اولین بار می‌خواهد بر ذهن‌ها حکومت کند و در اینجا خبر به عنوان تکنیک قدرت مطرح می‌شود و نسبت قدرت و حقیقت در مواجهه با خبر را نمایان می‌کند. در کنار امر آموزش باید بر خبر نیز حکومت کرد؛ به این معنا که جمعیت‌ها باید به‌گونه‌ای تربیت شوند که برای حاکمیت بی‌خطر باشند و همسو با منطق جدید حکمرانی شکل‌پذیرند. آن‌ها باید به‌گونه‌ای تربیت شوند که دستگاه حاکمیت را به رسمیت بشناسند و آن را بدیهی و بهترین بینگارند؛ بنابراین اخبار وقایع اتفاقیه باید تنها مرجع حقیقت جمعیت‌ها باشد. روزنامه‌نگار با ارائه اخبار (حقیقت) باعث خواهد شد تا «عوام» (مردم) که پیش‌ازین دچار اشتباه می‌شدند از گمراهی نجات پیدا کند، چراکه روزنامه حقیقت را تعیین خواهد کرد.

اگرچه هم روزنامه کاغذ اخبار و هم وقایع اتفاقیه هر دو مفهومی از خبر و روزنامه و حتی روزنامه‌نگار ارائه می‌دهند که با پیش از خود به کل متفاوت است، اما مهم‌ترین مسئله‌ای که واقع اتفاقیه را از کاغذ اخبار متفاوت می‌کند ذهنیتی است که در پس تأسیس وقایع اتفاقیه وجود دارد؛ البته منظور از ذهنیت و اندیشه در اینجا ذهنیت سوژه نیست بلکه تخیل قدرت به مفهوم عام است. اگرچه هر دو روزنامه ذیل آموزش و تربیت متولد شدند و هدف خود را دانایی و بینایی ملت بیان کردند، اما نکته مهمی که این دو را از یکدیگر متمایز می‌کند منطق حکومت بر خبر-حقیقت است. وقایع اتفاقیه در میدانی پدید آمد که حاکمیت در حال چرخش به سوی نوعی قدرت انضباطی بود. نهاد روزنامه (تنظیم بهداشت ذهنی جمعیت‌ها) در کنار نهاد بهداشت عمومی (تنظیم سلامت)، مالیه (تنظیم امور مالی)، نظمیه شهری (تنظیم نظم عمومی) و نهاد مدرسه (تنظیم دانش) به وجود آمد؛ بنابراین وقایع اتفاقیه هم‌ارز با نهادهایی که حکمرانی بر جمعیت‌ها را بر اساس شیوه انضباطی تئوریزه کرده است متولد می‌شود.

روزنامه وقایع اتفاقیه از دل نخستین تنظیمات ایرانی پدید آمد. پس از شکست ایران از روسیه حکومت و نخبگان از ضربه سهمگین این شکست خلاص نشده بودند. در سطح نخبگان علت شکست عقب‌ماندگی ایران نسبت به روسیه فهم می‌شد، در کنار این شکست و تلاقی آن با وبا و طاعون و برآمدن نظم نوین جهانی و خالی بودن خزانه دولت، جمعیت به عنوان منبع ثروت و بحران رصدپذیر شد. شرایط به وجود آمده نظم گفتاری جدیدی را طلب می‌کرد، بنابراین در اینجا با چرخشی عام و چندوجهی مواجه هستیم که دگرگونی و چرخش مفهومی خبر و روزنامه یکی از عناصر این دگرگونی است. اولین گام‌های این دگرگونی حول مسئله عقب‌ماندگی شکل‌بندی می‌شود چنانکه دارالطباعه روزنامه وقایع اتفاقیه در کنار مدرسه دارالفنون و دارالترجمه تأسیس می‌شود.

ادوارد بروان که از وجود کاغذ اخبار اطلاعی ندارد درباره تولد وقایع اتفاقیه می‌نویسد: «انتشار نخستین روزنامه فارسی [وقایع اتفاقیه] در ایران همزمان با پیدایش دارالفنون تهران، تا سیس پست در آذربایجان و فارس و ایجاد پاسپورت (گذرنامه) برای اتباع ایرانی عازم خارجه بوده است» (بروان، ۱۳۸۶، ۴۴۵).

حکومت بر خبر که غایتش حکمرانی بر افکار عمومی است با تولد پزشکی جدید و نهادهایش، تولد پلیس (نظمیه)، شهرداری (بلدیه) و دانشگاه (دارالفنون) هم‌ارز است. غایت این نهادها تنظیم بهداشت، امنیت، فضا و علم است که نیاز به تنظیم ذهیت‌ها و خلق نوع جدیدی از رابطه خود با خود در منطق آموزش (روزنامه‌نگاری) است. روزنامه کاغذخبر هم-ارز با اصلاحات عباس‌میرزا پدید آمد و نشان از شکل خاصی از قدرت دارد که در سال‌های بعد با برآمدن وقایع اتفاقیه صورت پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. کاغذ اخبار نسبت وثیق‌تری با پروپاگانداى محمدشاه دارد و در میدان بازی تسخیر قدرت دربار موضوعیت بیشتری دارد:

«اولاً به شاهدگان و مطلق اولاد و احفاد خاقان مغفور اعلام می‌رود و این معنی ظهوری دارد که بعد از قضیه خاقان مغفور الی حال تحریر که عشر آخر شهر رمضان المبارک سال یک هزار و دویست و پنجاه دو هجریست شاهنشاه اسلام پناه بقدر خردلی در مقام دل‌آزاری و رنجش خاطر هیچیک برنیامدند و گذشت و عفو ملوکانه در ماده هر یک از ذکور و اناث فرمودند، اموال بی‌شمار ایشان را در شمار نیاورند در نقد و مال آن‌ها طمعی نکرده‌اند، هر کس هر چه را مالک بود در تصرف داشت و بکرات محرمان صدق بیان بعرض شهیار عدالت آثار رسانیدند که قریب بیست کرور نقدو جنس را متصرفند بعلاوه جمعی کثیر از نسوان بازیگر مبلغی خطیر اسباب طلا و جواهر گرانبها و آلات نقره و اجناس نفیسه بطرق عاریت و رسم امانت بتصرف درآورده مخفی نموده‌اند البته اموال بایست تسلیم دولت علیه نمایند ولیکن خسرو عدل‌پرور از غلو همت خسروانی التفات بعرض آن‌ها نمودند با وجود اطلاع بر حقایق احوال و اوضاع رجال و نسوان دیناری از مستمری ایشان نکاستند بعلاوه هر کرا ملکی بود بخود او واگذار نمودند و بتیول او مقرر فرمودند...» (طلیعه روزنامه کاغذ اخبار).

اعلان‌نامه کاغذ اخبار توأمان در حال سخن گفتن با شاهدگان و در سطح بعد مردم است و هنوز از منطق روزنامه به معنای پیشینش یکسر خلاص نشده است. فرید قاسمی درباره انگیزه و هدف از انتشار روزنامه کاغذخبر می‌نویسد:

«هدف دولت از تأمین بودجه این نشریه به‌ظاهر «تربیت» مردم و «آگاهی از کار جهان» و در باطن پاسخگویی به بعضی از مطبوعات خارجی بوده که درباره دربار ایران، اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور و وضع معیشتی مردم مطالبی می‌نوشته‌اند. ماجرا چنین آغازیدن گرفت که روزنامه‌های خارجی، اخبار و گزارش‌هایی را از اوضاع ایران به چاپ می‌رساندند.

چاپکرده‌های یاده شده به مذاق حاکمیت خوش نمی‌آمد و هیچ ابزاری نیز در دست نداشتند که «مقابل‌به‌مثل» کنند. حتی زمانی که در سال ۱۲۴۲ ه.ق روس‌ها «اعلان جنگ روسیه به ایران» را به زبان فارسی و با خط نستعلیق در قطع ۵۰ در ۲۸ در مسکو چاپ سنگی کردند و در ایران و شماری از کشورهای همسایه پراکندند، حکام قاجار نتوانستند اقدام مشابه انجام دهند. به نظر می‌رسد که یکی از علل عمده پذیرش محمدشاه با درخواست انتشار نشریه در ایران پاسخ‌گویی به مکتوب چاپی خارجیان بود» (قاسمی، ۱۳۹۰، ۱۲).

تمایز دیگر کاغذ اخبار با وقایع اتفاقیه در اجباری بودن خرید روزنامه وقایع اتفاقیه برای حکام ولایت است. چنانکه در شماره اول این روزنامه آمده است: «و بدین سبب لازم است که کل امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحب‌منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت این روزنامه را داشته باشند». «...هر کس در ایران دارای دویست تومان موجب دولتی است باید اجیر یک روزنامه شده، در سال دو تومان قیمت آن را بدهد...» (رسول‌اف، ۱۳۸۹، ۷۲).

امیرکبیر چاپراهایی را که وجود داشتند تقویت و سازماندهی کرده و بر شمارشان افزوده بود و چاپخانه‌های نو دایر کرده و خدمات جدیدی برای آن‌ها تعریف کرده بود؛ درحالی‌که روزنامه کاغذ اخبار چنین نظام ارتباطی را که بتوان به کل کشور به آسانی روزنامه بفرستند در دست نداشت. چنانکه می‌بینیم این سیستم در زمان انتشار روزنامه دچار نقض‌هایی بوده است و مباشران روزنامه‌ها بیش از مبلغ روزنامه پول می‌گرفتند و چندین بار در روزنامه نسبت به این اقدام مباشران تذکر داده شده است در شماره نهم روزنامه وقایع اتفاقیه آمده است:

«چونکه کوشش امنای دولت علیه شد که بعضی از نوکرهای حکام ولایات در تقسیم کردن روزنامه این روزنامه‌ها ... قیمت روزنامه که نسخه ده شاهی قرارداد شده است به اسم خدمات و غیره از خلق پول مطالبه کرده و گرفته‌اند و باعث رنجش بعضی از اهالی ممالک محروسه شده است لهذا لازم آمد که اعلام شود قیمت این روزنامه‌ها همان است که در روزنامه نوشته شده در کل شهرهای ممالک محروسه بدون اخراجات دیگر هر کس که طالب باشد مباشرین روزنامه‌ها خواهد رساند و مطالبه کردن چیزی غیر از قیمت روزنامه مرقومه بسیار خلاف رأی امنای دولت علیه است». (وقایع اتفاقیه، شماره ۹).

الزامی بودن خرید روزنامه برای حکام ولایت از این جهت اهمیت دارد که قدرت اصرار دارد تا تنها منبع اخبار (حقیقت) باشد و اخبار منابع دیگر به حاشیه روند. می‌توان گفت اجباری

بودن خرید روزنامه، یکی از تکنیک‌های حکومت بر مردم است. حکومت بر خبر خود تجلی حکومت برای جمعیت‌هاست. همچنین به احتمال زیاد امیرکبیر از اجباری کردن روزنامه در پی گسترش روزنامه در بین مردم بود تا با خواندن آن‌ها مردم و حکام ولایات را با برنامه‌های اصلاحی خود هنگام سازد و ضمن اینکه به‌نوعی به بهنجارسازی ذهنیت افراد نسبت به حکومت بپردازد.

باید دانست که اجباری بودن روزنامه به خاطر درآمد حاصل از فروش روزنامه نبوده است، به‌عنوان مثال قیمت ۱۱۱۵ نسخه روزنامه‌های دولتی پایتخت حداکثر ماهیانه کمی بیشتر از سیصد تومان و سالانه چهار هزار تومان می‌بود که در مقایسه با هزینه‌های بوروکراسی دولتی (مانند دارالطباعة حکومتی، اداره مطبوعات دولتی، وزارت خانه علوم و معارف، پست و چاپخانه) و نیز هزینه‌های پخش آن در شهرها و ولایات، بسیار ناچیز است. (کهن، ۱۳۶۰، ۶۱). قیمت تک نسخه نشریه کاغذ اخبار را در هیچ کجای آن ننوشته‌اند گویا نخستین نشریه ایران بهایی نداشته و مجانی به «اطراف و اکناف» فرستاده می‌شده است (قاسمی، ۱۳۸۰، ۲۸).

دیگر نقطه تمایز وقایع اتفاقیه با کاغذ اخبار، تبدیل شدن روزنامه‌نگاری به حرفه است. چنانکه در شماره ۲۶ درباره، تازه بودن شغل روزنامه‌نگاری، اهداف روزنامه، گله‌مندی برخی از افراد صاحب منصب از دیر رسیدن روزنامه و گرفتن انعام و مبلغ بیشتر توسط فراشان و روزنامه‌رسانان سخن گفته است.

«برزین» شرق‌شناس روسی زمانی که در سال ۱۲۵۸ ه.ق به تهران آمد، روزنامه میرزا صالح تعطیل گشته بود. برزین می‌نویسد:

«فرهنگ و ادبیات از حمایت مخصوص محمدشاه برخوردار نبود، چنانکه انتشار روزنامه منحصربه‌فردی که در تهران طبع می‌شد، قطع گردید. نویسنده آن میرزا صالح که یکی از اشخاص محترم و صاحب سبک ایران است، در تهران بدون هیچ کاری سر می‌کرد و شغلش جمع‌آوری پول برات بود. همچنین مطبعه سنگی که میرزا صالح بنا کرده و در آن قرآن با ترجمه زیرنویس فارسی و تغزیه‌نامه و تفسیر قرآن و غیره چاپ شده بود، بیکار افتاده است.» (آدمیت، ۱۳۵۳، ۳۶۹).

مسئله را نباید آن چنانکه برزین می‌پندارد در ذهنیت محمدشاه و ناصرالدین‌شاه، یا نبوغ امیرکبیر و حماقت پیشینیانش جستجو کرد. مسئله در نسبت قدرت جدید و منطق این قدرت است که کاغذ اخبار و وقایع‌اتفاقیه دو شکل از این الگوی قدرت‌اند. رایج است که در تحلیل پدیده‌ها با فروکاستن آن‌ها به نیت عاملان بسترهای تاریخی شکل‌بندی را در پرانتز می‌گذارند و تاریخ‌نویسی را به عجز و لابه برای انسان‌های بزرگ و لعن و نفرین بر ابلهان و فرومایگان فرو می‌کاهند. آنچه محور تحلیل است نه جهان ذهنی سوژه‌ها که منطق عمل قدرت و استراتژی‌های آن است. استراتژی اصلی قدرت در این نقطه رؤیت‌پذیر کردن بدون‌ها و ذهن‌های جمعیت است برای ادغام آن‌ها در منطق عمل تنظیمات.

دلیل دیگری که روزنامه وقایع‌اتفاقیه را با پیشینیان خود متفاوت می‌کند آغاز مسئله‌مند شدن دانش روزنامه‌نگاری است. در شماره‌های مختلف وقایع‌اتفاقیه تلاش دارد علت وجودی روزنامه را به مردم بگوید، هرچند که با تولد روزنامه وقایع‌اتفاقیه، دانش روزنامه‌نگاری همچون یک نظام گفتمانی غایب است اما به قالب یک کردار حضور دارد. در صفحه اول شماره هفتم دومین مطلب روزنامه به فواید روزنامه‌نگاری پرداخته و گفته است:

«در اول راه افتادن این روزنامه‌ها بعضی از اهالی این دولت علیه نظر باینکه قانون روزنامه در میانشان متداول نبود و محسنات آن‌ها نمی‌دانستند چندان طالب نبودند بعد از چند هفته که روزنامه قرار گرفت غیر از امنای دولت علیه و صاحب‌منصبان نظامی و حکام ولایات که از دولت علیه حکم شده بود که روزنامه بگیرند بسیاری اشخاص با رغبت و میل خودشان اسامی خود را قلمداد نموده و ازین روزنامه‌ها خواهش کرده‌اند که هفته‌به‌هفته به آن‌ها نیز برسد که استحضار حاصل نمایند البته در ابتدای هر کاری خوبی آن معلوم نمی‌شود بعد از آنکه قرار گرفت امید هست که روز بروز بهتر بشود و خاص و عام از فواید آن بهره‌یاب گردند آن‌ها که سیاحت کرده‌اند و از امورات دول خارجه اطلاع دارند می‌دانند که در اکثر دول روی زمین هم دولت و هم اعیان و رعایا و خاص و عام ازین روزنامه‌ها خیر و منفعت می‌برند از آنجاکه همت خسروانی علیحضرت پادشاهی مصرف به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبه دولت خود است که بر دانش و بینش آن‌ها بیفزاید و نیز گزارش داخله و خارجه خیردار باشند لهذا به انطباق روزنامه و انتشار آن به ممالک محروسه فرمایش علیه فرموده‌اند و امید کلی هست

که بواسطه روزنامه‌ها اطلاع و آگاهی و دانایی و بینایی اهالی این دولت علیه بیشتر شود»
(وقایع اتفاقیه، شماره ۷، صص. ۲-۱)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر بنا داشت تولد روزنامه را در نسبت با میدان نیروهایی که شکل‌بندی آن را ممکن کرد توضیح دهد. از این‌رو تلاش کردیم در نسبت با جمعیت و منطق حکمرانی برآمدن اولین روزنامه‌ها در ایران را بدل به مسئله‌ای برای فهم تاریخی رسانه در ایران نماییم. چنین کاری موجب خواهد شد تا از فروکاست تاریخ به روایت‌هایی درباره اشخاص یا رویدادها پرهیز کرده و این روایت‌ها را در خدمت فهم لحظه اکنون درآوریم. منطق تبارشناسانه به ما کمک می‌کند که لحظه اکنون را نه همچون امری ایستا و صرفاً در منطق فقدان و یا آسیب‌شناسی بفهمیم، بلکه تلاش کنیم منطق نظام‌یافته اکنون را ذیل شکل‌بندی‌های تاریخی توضیح دهیم.

تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران در نسبت با منطق حکمرانی و جمعیت موضوعیت دارد. اگر چنین باشد آنگاه پاسخ به پرسش تداوم یا گسست از این منطق می‌توان راهگشای فهم لحظه اکنون و نسبتش با رسانه به معنای عام باشد. به جای سنگ‌گیری در منطق آنومی (آشفستگی اجتماعی) و توضیح لحظه اکنون ذیل تعبیری همچون بی‌قاعده، آشفته، فاقد انسجام و... (که منطق رایج توضیح وضعیت‌اند) اگر لحظه اکنون را تداوم یا گسست از منطقی تاریخی بدانیم آنگاه فهم نظم درونیش ممکن می‌گردد. نقد ممکن نمی‌گردد مگر در نسبتش با یک نظم. اگر لحظه اکنون را صرفاً ذیل مقولاتی همچون استبداد و یا آشفستگی یکدست کنیم آنگاه نخواهیم توانست دگرگونی‌ها، تصلب‌ها، گشایش‌ها و مقاومت‌ها را روشن کنیم و مهم‌تر از همه آوار تاریخ بر لحظه اکنون را درنخواهیم یافت و لذا هر شکلی از نقد را ناممکن کرده‌ایم (برای توضیح بیشتر بنگرید به حیدری، ۱۳۹۵).

دگرگون شدن منطق خبر و نسبتش با دگرگونی‌های حیات مادی (بیماری‌های واگیردار، نظم نوین جهانی، قحطی و...) سطوح گفتمانی و غیرگفتمانی را در نسبت با یکدیگر موضوعیت می‌بخشد و لذا فهم پدیده‌ای همچون روزنامه در آغازین لحظات تولدش را مسئله‌مند می‌کند. اگر منطقی که پیش گرفتیم بتوانیم به لحظه اکنون بسط دهیم آنگاه باید

توضیح دهیم که چه منطقی از کاغذخبر و وقایع اتفاقیه تا امروز تداوم یافته است؟ چه گسست‌هایی در منطق رسانه از لحظه تولدش تا امروز پدید آمده‌اند؟ دگردیسی‌های عمیق در منطق رسانه چه نسبتی با منطق قدرت و حکمرانی برقرار کرده‌اند؟ بسیاری سؤالات دیگر از مجرای این پژوهش ممکن می‌گردند که مبتنی هستند بر فهم همچون نیروی درون جامعه و در نسبت با سایر نیروها. منطق رایج فهم رسانه یک دعوای صوری را بین دو رشته جامعه‌شناسی و ارتباطات به راه انداخته است که اولویت هستی‌شناختی با کدام است: جامعه یا رسانه؟ این پرسش از اساس پرسشی است کاذب چراکه منطق عمل رسانه همچون نیرویی است در بستر تاریخ و در نسبت با حیات اجتماعی. رسانه و جامعه درون‌ماندگار یکدیگرند نه دو چیز مجزا. چنین دعوای صوری بین فهم امر هنری و امر اجتماعی نیز جریان دارد. به نظر می‌رسد مدت‌هایی مدید است که پرسش‌های کاذب غلبه‌ای جدی بر دم و دستگاه تفکر انسانی در ایران انداخته‌اند. برای مثال ممکن است نتایج این پژوهش را ذیل نوعی ساختارگرایی که به عاملان توجه ندارد بفهمند. این طرح مسئله نیز کاذب است چراکه عامل موضوعیت ندارد مگر در نسبت با میدان قدرت شکل‌بندی‌های سوژه و قدرت متعین نمی‌گردد مگر در فرآیندهای سوژه‌سازی. از این رو چنین پژوهش‌هایی به هیچ رو بی‌توجه به سوژه نیستند. مسئله بر سر واحد تحلیل است. واحد تحلیل اگر در دوگانه‌هایی کاذب همچون عاملیت-ساختار، سوژه-ابژه، جبر-اختیار و ... فهم شود از اساس هیچ‌چیز عاید فهم نمی‌کند. واحد تحلیل روابط قدرت بین عناصر است و شکل‌بندی‌های عناصر است که روابط را ثبات بخشیده، دگرگون کرده، ساختار بخشیده، ساختارزدایی کرده و در مجموع متحول می‌کنند. لذا نه ساختار زیربنایی وجود دارد که تعیین‌کننده همه‌چیز باشد و نه حرکت تکامل‌گرایانه‌ای که تاریخ را به سوی عقلانیت و پیشرفت هدایت کند. مسئله بر سر میدان نیروها و تلاقی و برهم‌کنش آن‌ها است. از این رو منطق برآمدن روزنامه را در دل میدان شکل-بندیش مورد مذاقه قرار دادیم تا دری برای پژوهش‌های تبارشناسانه حول رسانه‌های نوین گشوده باشیم.

- آدمیت، فریدون (۱۳۶۲). امیرکبیر و ایران، تهران، چاپ هفتم. انتشارات خوارزمی، اعتمادالسلطنه محمدحسن (بی‌تا). تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح اسماعیل رضوانی، تهران، بی‌تا. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۴۰). میرزا تقی خان امیرکبیر، به کوشش ایرج افشار، چاپ یکم، انتشارات دانشگاه تهران.
- براون، ادوارد (۱۳۸۶). تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه محمد محمدلوی عباسی، تهران، نشر علم.
- بورل، آر. ام (۱۳۹۲). «همه‌گیری وبا در ایران (۱۹۰۴ م): برخی از ابعاد جامعه قاجاری»، ترجمه فریده فرزوی، خردنامه، سال چهارم، شماره ۱۱.
- صلح‌جو، جهانگیر (۱۳۴۸). تاریخ مطبوعات در ایران و جهان، تهران، امیرکبیر.
- دولوز، ژیل (۱۳۹۴). فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، نشر نی.
- رفعتی، مهری؛ مرادف، مراد (۱۳۹۸) نقش روزنامه‌نگاری فارسی هندوستان در شکل‌گیری روزنامه‌نگاری ایران، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، دوره ۱۵، شماره ۵۶، صص. ۲۷۹-۳۰۰.
- ناطق، هما (۱۳۵۷). مصیبت وبا و بلای حکومت، تهران، نشر گسترده.
- مشایخی، عادل (۱۳۹۵). تبارشناسی خاکستری است، تهران، انتشارات ناهید.
- قاسمی، سیدفرید (۱۳۸۰). سرگذشت مطبوعات ایران، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- قاسمی، سیدفرید (۱۳۹۰). تاریخ مطبوعات ایران، تهران، ثانیه.
- رسول‌اف، رامین (۱۳۸۹). نخستین‌های روزنامه‌نگاری ایران، جامعه‌شناسان.
- راوندی، مرتضی (۱۳۹۱). تاریخ اجتماعی ایران، تهران، روزبهان.
- طباطبائی، محیط (۱۳۷۵). تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، انتشارات بعثت.
- حیدری، آرش (۱۳۹۵). تبارشناسی استبداد ایرانی از منظر فرهنگی، از ابتدای عصر ناصری تا برآمدن رضا شاه، پایان‌نامه دانشگاه علامه طباطبائی.
- حیدری، آرش؛ نصیری، هدایت (۱۳۹۴). مسئله آلتوسر، نشر تیسرا.
- حیدری، آرش؛ پناهی، محمدحسین (۱۳۹۵) دگردیسی معنایی دال استبداد و برآمدن گفتمان استبداد ایرانی، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، دوره ۱۲، شماره ۴۴، صص. ۷۵-۹۵.

حیدری، آرش (۱۳۹۷) تنظیمات ایرانی، حکومت‌مندی و برآمدن دولت مدرن در ایران، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۱۹، شماره ۱ صص. ۱۴۸-۱۲۶.

خانیک، هادی (۱۳۸۶). «مدلی برای مطالعه تاریخی نسبت میان ساختار قدرت و مطبوعات در ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره.

خانیک، هادی؛ اقدسی، وحید (۱۳۹۵) «ناسیونالیسم ایرانی» و «نوسازی سیاسی» در مطبوعات ایران تحلیل گفتمان مقاله‌های «ملک‌الشعرا بهار» در روزنامه نوبهار، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، سال ۱۲، شماره ۴۵، صص. ۶۸-۴۵.

خانیک، هادی؛ خجیر، یوسف (۱۳۹۸) ظرفیت‌ها و چالش‌های شبکه‌های اجتماعی مجازی برای جامعه مدنی ایران، فصلنامه مطالعات رسانه‌های نوین، شماره ۱۷، صص. ۶۹-۳۵.

فوکو، میشل (۱۳۸۹). «نیچه، تبارشناسی، تاریخ»، در تئاتر فلسفه، ترجمه افشین جهاندیده و نیکو سرخوش. نشر نی.

فوکو، میشل (۱۳۸۴). نظم گفتار: درس افتتاحی در کلژ دو فرانس دوم دسامبر ۱۹۷۰، ترجمه باقر پرهام، نشر آگاه.

فوکو، میشل (۱۳۹۳) مراقبت و تنبیه: تولد زندان، مترجم نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، نشر نی. محسنیان‌راد، مهدی (۱۳۷۷). «انتقاد در مطبوعات و وضعیت آن در ایران، تهران»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۶، شماره ۱۰.

معمدندزاد، کاظم؛ منصفی، ابوالقاسم (۱۳۹۱). روزنامه‌نگاری: با فصلی جدید در بازنگری روزنامه‌نگاری معاصر، انتشارات سپهر.

روزنامه وقایع التفاقیه (۱۳۷۳). جلد اول (از شماره ۱-۱۳۰) به تصحیح اسماعیل رضوانی، کتابخانه ملی.

Adamiat, Fereydoun. (1983). *Amir Kabir and Iran*, 7th printing, Tehran: Kharazmi publication. (In Persian)

Etemad al-Saltaneh, Mohamad Hassan. *Nasiri Historiography, Vol. 2 and 3*, Edited by Ismaeil. (In Persian)

Rezvani, Tehran: Bita. (In Persian)

Eghbal, Ashtiyani, Abbas. (1961). *Mirza Taghi khan Amir Kabir*, through the efforts of Iraj Afshar, 1st Printing, Tehran University publication. (In Persian)

Braun, Edvard. (2007). *History of Iranian Press and Literature during the constitutional period*, (Mohamad Mohamadlevi Abbasi, trans.), Tehran: Elm publication. (In Persian)

Borel, R.M. (2013). Cholera epidemic in Iran (1904 A.D.): Some dimension of Qajar Society, (Farideh Farzi, trans.), *Kheradnameh Periodical* (2013), No.11, Year, (In Persian)

- Parvin, Naser al-Din. (2000). *History of Iranian journalism and other Persian writers; From the birth of Persian journalism to the assassination of Naser al-din shah*, vol. 1, Tehran: University publication Center.(In Persian)
- Solhjou, Jahangir. (1969). *History of Press in Iran and the world*, Tehran: Amir Kabir Publication. (In Persian)
- Shiner, Larry (1982) *Reading Foucault: Anti-Method and the Genealogy of Power-knowledge*, History and Theory, Vol. 21, No. 3, pp. 382-398.
- Deleuze, Jill. (2015). *Foucault*, (Nikoo Sarkhosh, and Afshin Jahandideh, trans.), Ney Publication. (In Persian)
- Vaghayeh` al-Etefaghieh Newspaper Canyon. Vol. 1, Edited by Ismaeil Rezvani, National Library, From No. 1-130. (In Persian)
- Nategh, Homa. (1978). *The calamity of cholera and the scourge of government*, Tehran: Gostar deh publication. (In Persian)
- Mashayekhi, Adel. (2016). *Genealogy is gray*, Tehran: Nahid Publication. (In Persian)
- Guel, Kohan. (1981). *History of censorship in Iranian Press*, Vol. 1, Tehran. (In Persian)
- Ghasemi, Seyed Farid. (2001). *Adventure of Iranian Press*, Tehran: Media Reaserch and Studt Center. (In Persian)
- Ghasemi, Seyed Farid. (2011). *History of Iranian Press*, Tehran: Sanieh publication. (In Persian)
- Rasoulof, Ramin. (2010). *Journalism pioneers in Iran*, Tehran: Jame` shenasan. (In Persian)
- Ravandi, Morteza. (2012). *Social history of Iran*, Tehran: Rouzbahan. (In Persian)
- Tabatabaee, Mohit. (1996). *Analytical history of Iranian Press*, Tehran: Be`sat. (In Persian)
- Aghdasi, Vahid. (2012). *Local-national journalism in Iran; A case study of Malek al-Shoa`raye Bahar*, Thesis, Allamah Tabatabaee University of Tehran. (In Persian)
- Heydari, Arash. (2012). *Genealogy of Iranian tyranny from a cultural point of view, from the beginning of the Naseri era to the rise of Reza Shah*, Thesis, Allamah Tabatabaee University of Tehran.(In Persian)
- Khaniki, Hadi. (2007). A model for the historical study of the relationship between the power and press structure in Iran, *The journal of the faculty of literature and human sciences of Tehran university*. (In Persian)
- Foucault, Michel. (2010). *Nietzsche, genealogy, and history in the theater of philosophy*, (Nikoo Sarkhosh, and Afshin Jahandideh, trans.), Ney publication. (In Persian)
- Foucault, Michel. (2005). *Speech order: Inaugural lecture at College de France on December 2, 1970*, (Bagher Parham, trans.), Agah publication. (In Persian)
- Heydari, Arash; Nasiri, Hedayat. (2015). *Althusser`s problem*, Tisa publication. (In Persian)
- Mohsenianrad, Mehdi. (1998). Criticism in the Press and its situation in Iran, *uman sciences Quarterly of Allamah Tabatabaee university of Tehran*. Vol. 6 No. 10. (In Persian)
- Motamednejad, Kazem; Monsefi, Abolghasem. (2013). *“Journalism”, along with a new chapter in contemporary journalism revision*, 7th printing, Sepehr publication. (In Persian)



بسط شبکه مفهومی قدرت فراسوی دوگانه‌انگاری‌ها

محمد یزدانی نسب^۱، محمد هدایتی^۲

تاریخ دریافت: ۰۱/۹/۹، تاریخ تایید: ۰۱/۱۰/۲۱

چکیده

قدرت و شبکه مفهومی آن همچنان پرمناقشه است؛ از یک سو تعاریف کلاسیک از قدرت نابسنده-اند و پاسخگوی تنوع مفهومی آن نیستند و از سوی دیگر، رویکردهای جدید قدرت چنان مفهوم مقاومت را گسترده در نظر گرفته‌اند که هر کنشی را به مثابه مقاومت تعریف کرده و دیگر مفاهیم مرتبط با قدرت را نادیده گرفته‌اند. مهمتر از آن در ادبیات قدرت شاهد انواع دوگانه‌انگاری‌ها هستیم، دوگانه‌هایی شامل: قدرت-پذیرش، قدرت-بی‌قدرتی و قدرت-مقاومت. در این مقاله نظری، سعی کرده‌ایم در وهله نخست تاحدودی مناقشات حول مفهوم قدرت و مقاومت را نشان دهیم و در وهله دوم نسبت هر یک از مفاهیم مرتبط با قدرت را با انواع مختلف قدرت روشن سازیم و از دوگانه‌های موجود فراتر رویم. نتایج حاکی از آن است که تعاریف کلاسیک قدرت، شبکه مفهومی قدرت را حداکثر به دوگانه‌های قدرت-پذیرش یا قدرت-بی‌قدرتی محدود می‌کند و رویکردهای جدید نیز دوگانه قدرت-مقاومت را برجسته می‌سازند و پذیرش و بی‌قدرتی را نادیده می‌گیرند؛ در حالی که به لحاظ منطقی می‌توان از امکان طرح این مفاهیم در نسبت با قدرت سخن گفت و شبکه مفهومی قدرت-مقاومت-بی‌قدرتی-پذیرش را جایگزین دوگانه‌انگاری‌های رایج کرد.

واژه‌های کلیدی: قدرت، مقاومت، بی‌قدرتی، پذیرش قدرت، سوژه گفتمانی

۱ استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی (تهران، ایران)

m_yazdani@sbu.ac.ir

۲ دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی (تهران، ایران) hedayati.mohammad@yahoo.com